

مفهوم جهاد و آزادی در سوره توبه

محمدعلی کوشا

چکیده

این مقاله، بیانگر رابطه جهاد با آزادی عقیده و بیان مفهوم آیات این موضوع است. برای حصول نتیجه، نمونه‌های روشنی از آیات مطلقه جهاد بر آیات مقیده آن حمل گردیده و قاعده حمل مطلق بر مقید که از جمله قواعد لازم و ضروری در علم اصول فقه است در این مقام تحقق پیدا کرده است. آنگاه به بیان رابطه جهاد دفاعی با آزادی عقیده پرداخته شده و سازگاری این دو باهم که یک هدف واحد را تعقیب می‌کنند، مبرهن گردیده است. و در پایان به چند نمونه از سیره عملی امیرالمؤمنین علی[×] در ارائه راهکار عینی آزادی اشاره شده است.

کلید واژه‌ها: جهاد، آزادی، آیات مطلقه، آیات مقیده، و جهاد دفاعی.

مقدمه

چگونگی مفاهیم آیات جهاد و رابطه جهاد با آزادی عقیده، به ویژه تأمل در آیات: ۶-۷-۱۳-۲۹-۳۶-۱۲۹ سوره توبه، اقتضای بحث و بررسی جداگانه‌ای دارد که اینک بر اساس قاعده اصولی «حمل مطلق بر مقید» مراد و مقصود آیات جهاد و مفهوم آنها مورد بحث و قرار می‌گیرد. به طور کلی آیات جهاد به دو دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته آیاتی است که در باره جنگ نازل گردیده و در آنها امر به قتال و جنگیدن - بدون هیچ قید و شرطی - شده است که اصطلاحاً این دسته آیات را «آیات مطلقه جهاد» می‌نامند. دسته دوم آیاتی است که قید و شرط قتال و جنگیدن در آنها ذکر گردیده است. و اینک بیان آن‌ها:

دسته اول از آیات مطلقه جهاد

این دسته از آیات جهاد، مسلمانان را - بدون ذکر هیچ قید و شرطی - دعوت و تشویق به جنگیدن با مشرکان و کافران می‌کند تا آنان را شکست داده که در نهایت یا کشته شوند و یا مجبور به تسلیم گردند و به آیین توحید و یکتاپرستی؛ یعنی دین اسلام بگردند.

نمونه‌هایی از آیات دسته اول

۱. «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ جنگیدن بر شما مقرر شده است، حال آنکه آن ناخوشایند شماست؛ و چه بسا چیزی را خوش ندارید در حالی که آن برای شما خیر است؛ و چه بسا چیزی را دوست می‌دارید در حالی که آن برای شما شر است؛ خدا می‌داند و شما نمی‌دانید» (بقره: ۲۱۶).

۲. «فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا؛ پس باید کسانی در راه خدا بجنگند که زندگی دنیوی را به [بهای] آخرت می‌فروشند، و هر که در راه خدا بجنگد و کشته شود یا پیروز گردد، به زودی پاداش بزرگ به او خواهیم داد».

۳. «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا؛ آنان که ایمان آورده‌اند در راه خدا می‌جنگند، و آنان که کفر ورزیده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند پس با یاوران شیطان بجنگید که بی‌گمان، نیرنگ شیطان همواره سست است» (نساء: ۷۶).

۴. «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ؛ با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز واپسین ایمان ندارند و آنچه را خدا و پیامبرش حرام کرده‌اند، حرام نمی‌دارند، و به دین حق گردن نمی‌نهند، بجنگید تا آنکه خاکسارانه به دست خود جزیه دهند» (توبه: ۲۹).

۵. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با آن کافران [متجاوز] که به شما نزدیک می‌شوند بجنگید، و باید در شما درشتی [و صلابت] ببینند، و بدانید که خدا با پرهیزگاران است» (توبه: ۱۲۳).

۶. «فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَنتَحْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوُثَاقَ فَمَا مَتًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِنَبِّئُكُمْ بِبَعْضِ الَّذِي قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ؛ پس هنگامی که با کافران روبرو شدید گردن‌ها [شان] را بزنید تا چون زمین‌گیرشان کردید [و اسیر شدند] بندها [شان] را محکم ببندید. پس از آن یا منت گذارید (و بدون عوض آزادشان کنید) یا عوض بگیرید تا آنکه جنگ، بار سنگین خود را فرو نهد. این است [حکم خدا] و اگر خدا می‌خواست از آنان [بدون جنگ] انتقام می‌گرفت ولی [فرمان جنگ داد] تا شما را با یکدیگر بیازماید؛ و کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، هرگز اعمالشان را گم و بی‌اثر نمی‌سازد» (محمد: ۴).

این چند آیه به صورت مطلق و بدون ذکر هیچ شرطی مسلمانان را به جنگیدن با کفار و مشرکان دعوت می‌کند. حال آیا ممکن است به ظاهر این گونه آیات، بدون دیگر آیاتی که جنگ را مشروط به شرایطی نموده است عمل کنیم؟ روشن است که نه، هرگز، بلکه باید به دیگر آیات در این موضوع نیز توجه داشته باشیم که جنگیدن را مقید به شرایط خاصی نموده است.

دسته دوم، آیات مقیّده

۱. «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ؛ و در راه خدا با کسانی

که با شما می‌جنگند، بجنگید ولی تجاوز نکنید که خدا تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد». (نساء: ۷۴).

در این آیه، چند نکته کلیدی وجود دارد که توجه به آنها لازم و ضروری است:

اولاً: برای جنگیدن، قید «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ذکر شده است. که مراد از آن این است که در درجه نخست قصد انجام کاری از جمله جنگیدن، باید در راه خدا یعنی با نیت و انگیزه خالصانه الهی باشد و هدف از آن، انتقام جویی و کشورگشایی و برتری جویی و اشباع غریزه خودخواهی و ریاست جویی و خود محوری نباشد و در درجه دوم، شکل عمل و چهار چوبه کار از جمله جنگیدن، بر اساس موازین و معیارهای الهی و شرعی و اخلاقی باشد. بنابراین «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» همان راه خیر و صلاح مردمان و رضا و خشنودی پروردگار عالمیان است. آری، جنگی که با نیت خالص و شکل عمل صحیح انجام گیرد، هر نوع فساد را فرو می‌نشاند و سبب صلاح و سداد در همه امور می‌شود.

ثانیاً: در این آیه، جنگیدن را مشروط به حمله نظامی طرف مقابل نموده است و صریحاً بیان می‌دارد: با کسانی بجنگید که با شما می‌جنگند. بنابراین اگر هجمه و حمله و تهاجمی از سوی دشمن نباشد، ابتدا نمودن به جنگ، مُجاز نخواهد بود؛ بلکه آغاز جنگ، بدون هیچ دلیلی، خود تجاوزی آشکار خواهد بود که مورد مذمت همه عقلا عالم است.

ثالثاً: در این آیه، حتی به عنوان دفاع و دفع تهاجم دشمن، هرگونه تجاوز از حد مُجاز جنگ، صریحاً نهی شده است. تعبیر «لَا تَعْتَدُوا» اشاره به ممنوعیت عبور از همه خط قرمزهای جنگ است و همچنین نهی از کشتن زنان و کودکان و افراد کهنسال و دیگر کسانی است که در جنگ شرکت نکرده‌اند ولی به اسارت درآمده‌اند و نیز قطع درختان و نابودی مزارع و مراکز عام المنفعه عمومی که همه اینها از جمله خط قرمزهای جنگ است که عدم رعایت آنها مصداق بارز تعدی و تجاوز است؛ و نیز قید «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» نشان می‌دهد که هرگونه تجاوزی چه در حیطه جنگ و غیر آن، مبعوض خدای مّان است و خداوند هیچ‌گونه تجاوزی را دوست نمی‌دارد،

چون تعدی و تجاوز با عدل و قسط ناسازگار است و از مصادیق منکر به حساب می‌آید که صریحاً خداوند از آن نهی فرموده است.

۲. «وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ اخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ اخْرَجْتُمُوهُمْ وَ الْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوَكُمْ فِيهِ فَاِنْ قَاتَلَكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ؛ و آنان را هر جا بباید بکشیدشان، و از همان جا که بیرونشان کردند بیرونشان کنید، و فتنه (بلا و آزار) از کشتار بدتر است، و کنار مسجدالحرام با آنان نجنگید تا آنها (ناچار به عکس‌العمل شوند و) با شما بجنگند. پس اگر با شما جنگیدند، بکشیدشان که سزای کافران چنین است» (بقره: ۱۹۱).

در این آیه نیز، قتال و جنگیدن با دیگران، مشروط به تهاجم نظامی آنان قلمداد شده است. بنابراین، ضمیر «وَ اقْتُلُوهُمْ» به همان «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» آیه ۱۹۰ برمی‌گردد و در واقع بیانگر این است که از آنجا که کافران و مشرکان جنگیدن با شما را آغاز کرده‌اند، شما هم این مجوز را دارید که با آنان بجنگید و آنان را به قتل برسانید؛ چون سزای تجاوزکار این است که نتیجه تجاوزش را با عکس‌العمل طرف مقابل خود ببیند. پس معلوم می‌شود که مسلمانان صدر اسلام که عامل به همه آیات بوده‌اند، طبعاً براساس این آیه عمل کرده‌اند و هرگز ابتدا به جنگ نکرده‌اند بلکه همیشه در مقام دفاع بوده‌اند؛ و این کافران و مشرکان متجاوز بودند که زمینه‌ساز انواع جنگ‌ها و توطئه‌ها و براندازی‌ها بودند که نمونه روشن آن، جنگ بدر و احد و خندق است. و اصلاً این آیه خطاب به مسلمانانی است که به وسیله کافران و مشرکان مکه از دیار و سرزمین‌شان رانده شده بودند و اینکه صریحاً در این آیه می‌فرماید: «کافران را از همان جا که شما را بیرون کردند (یعنی مکه) بیرون کنید» خود روشن‌ترین مصداق دفاع است.

ضمناً فتنه‌ای که کفار و مشرکان ایجاد کرده بودند همان «رنج و بلا و سلطه کفار» بود که آنان بر مسلمانان روا می‌داشتند که آثار آن از قتل و کشتار هم شدیدتر و مخرب‌تر بود. بنابراین، تجویز قتل کافران و مشرکان در این آیه، چیزی جز کیفر اعمال خود آنان نیست که آغازگر جنگ و ناامنی و زمینه‌ساز انواع رنج و بلا برای مسلمانان بودند.

۳. «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انتهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ؛ و با آنان بجنگید تا فتنه (بلا و آزاری) نماند و دین (طاعت و عبادت و سلطه) برای خدا باشد. پس اگر دست برداشتند (شما نیز دست بردارید) که دشمنی جز بر ستمکاران [روا] نیست» (بقره: ۱۹۳).

برخی از مفسران و مترجمان، «فتنه» را در این آیه و آیه ۱۹۱ به معنی شرک گرفته‌اند. ولی اگر فتنه را در اینجا به معنی شرک بدانیم، آغاز آیه با آخر آن ناسازگار خواهد بود؛ زیرا فرض این است که خدا دستور می‌دهد آن قدر باید

بجنگند که هیچ شرکی نماند، و از طرف دیگر دستور می دهد که در همان حال شرک، اگر مشرکان دست از جنگ برداشتند و با شما نجنگیدند، مزاحمشان نشوید، چه تناقضی از این روشن تر! اما اگر فتنه را در اینجا به معنی «بلا و آزار و سلطه کفار» بگیریم، هیچ گونه تناقضی در معنای آیه دیده نخواهد شد.

می دانیم که اصل ماده «فَتْنٌ» به معنای گذاشتن طلا در آتش و گداختن آن است تا خالصش آن از ناخالص جدا شود (مفردات راغب و لسان العرب). و آیه: «إِنَّ الَّذِينَ فَتِنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ...» (البروج: ۱۰). درباره کسانی است که مؤمنان را با شکنجه آتش سوزاندند. و هم چنین درباره دوزخیان آمده است که: «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ دُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ؛ روزی که آنان را بر روی آتش بسوزانند [به آنها گفته می شود]: [بچشید عذاب سوختن خود را، این همان است که آن را به شتاب می خواستید]» (الذاریات: ۱۳-۱۴).

و نیز در آیه «وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً...»؛ و از فتنه ای (بلا و عذابی) پروا کنید که تنها به کسانی از شما که ستم کرده اند نمی رسد» (انفال: ۲۵).

و هم چنین در آیه «وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا؛ و هرگاه در زمین سفر کردید، اگر بیم داشتید که کافران، شما را [غافلگیر کرده و] بلا و آسیب به شما می رسانند بر شما گناهی نیست که از نماز بکاهید [و آن را کوتاه بخوانید]، زیرا کافران برای شما دشمنی آشکارند. البته برخی از مشتقات ماده «فَتْنٌ» به معنی امتحان و آزمون نیز به کار رفته است: «وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا...»؛ «و تو را چنان که باید آزمودیم» (طه: ۴۰).

«وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؛ و بی گمان کسانی که پیش از ایشان بودند آزمودیم» (العنکبوت: ۳).

به طور کلی، در همه موارد استعمال ماده «فَتْنٌ» معنای «سختی و رنج» وجود دارد، و در فتنه ای که هم به معنای امتحان است، معنای رنج و سختی نهفته است. بنابراین هیچ مورد استعمالی را برای ماده «فَتْنٌ» نمی توان یافت که در آن معنای «سختی و رنج» نباشد. از این رو «شرک» که معنای «رنج و سختی» در آن نیست نمی تواند معادلی برای فتنه باشد. به ظن قوی، تفسیر «فتنه» به «شرک» از طرف کسانی مطرح شده است که معتقد بوده اند جهاد در اسلام به معنای تحمیل عقیده با قدرت اسلحه است و نمی پذیرند که جهاد صرفاً به معنای دفاع دفع و رفع شرّ مهاجمانی است که جنگ را آغاز کرده و می کنند، از این رو گفته اند: در آیه «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» یعنی «با مشرکان به طور ابتدایی بجنگید تا شرک از میان برود» و این به این معناست که تا شرک وجود دارد جنگ با مشرکان به طور ابتدایی واجب است! بنابراین آنان در لغت اجتهاد کرده اند آن هم بر مبنای اجتهادی که در معنای جهاد داشته اند. در حالی که معنای لغت را باید از اهل لغت پرسید و نمی توان در آن اجتهاد کرد. از این رو «فتنه» را

نباید به معنی شرک تفسیر کرد (جهاد در اسلام، ص ۲۴-۲۵).

شیخ محمد عبده نیز گفته است: «این برخلاف سیاق آیات است که فتنه به معنی شرک باشد» (تفسیر المنار، چاپ جدید در مصر، ج ۲، ص ۱۹۱).

این سخن عبده هم صحیح به نظر می‌رسد، زیرا آیه ۱۹۰ بقره می‌گوید: «با آنان که جنگ را بر شما تحمیل می‌کنند، بجنگید». فضای این آیه و آیات بعد فضایی است که کفار بر مسلمانان فشار می‌آورند و آنان را که در مکه بودند شکنجه می‌دادند و گاهی می‌کشتند و بر آنان که در مدینه بودند جنگ را تحمیل می‌کردند و این فتنه و بلایی بود که آنان بر سر مسلمانان آورده بودند و آیه ۱۹۳ بقره می‌گوید: «با این کفار متجاوز بجنگید تا فتنه از میان برود». یعنی کفار که مغلوب شدند دیگر نمی‌توانند فتنه و بلا و جنگ را بر مسلمانان تحمیل کنند.

از عبدالله بن عمر نقل کرده‌اند که درباره فتنه در آیه: «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً؛ گفت: «ما در زمان رسول خدا که کفار، مسلمانان را به خاطر دینشان شکنجه می‌دادند و زندان می‌کردند و می‌کشتند با آنان جنگیدیم تا اسلام قوت گرفت و فتنه از میان رفت» (تفسیر المنار، ج ۹، ص ۵۷۰؛ ذیل تفسیر آیه ۳۹ از سوره انفال).

این نقل هم تایید می‌کند که مقصود از فتنه در آیه ۱۹۳ بقره و ۳۹ انفال، همان بلا و آزار و عذابی است که از سوی کفار بر مسلمانان وارد می‌شد.

علاوه بر این، اساساً جنگ با مشرکان، شرک را که یک عقیده قلبی است از میان نمی‌برد؛ زیرا مشرک به فرض اینکه در جنگ هم مغلوب بشود، عقیده‌اش تغییر نمی‌کند، زیرا تغییر عقیده نیاز به بحث و استدلال و قانع کردن طرف بحث دارد که تا قانع نشود عقیده قلبی او باقی است. بنابراین صحیح نیست که بگویند: با مشرکان بجنگید تا شرک که عقیده قلبی آنان است از میان برود.

ضمناً در جمله «وَ يَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ» با توجه به معنی لغوی «دین» که از جمله به معنی «طاعت و عبادت» و «سلطه» و «جزا و پاداش» آمده است. در این آیه به قرینه مقام، مراد از دین «طاعت و عبادت خدا» و «قانون‌پذیری و اطاعت از او، و رفع و دفع سلطه و استیلاي کفار و مشرکان» است. زیرا در شرایطی که کفار قدرت تهاجم دارند، استیلا و سلطه آنان حاکم است. و هنگامی که با نیروی دفاعی مسلمانان سرکوب شوند و کاملاً شکست بخورند حاکمیت و سلطه آنان محو شده است و به جای آن حاکمیت خدا و دین خدا برقرار می‌شود. آنگاه این آیه، موردی را که کفار مهاجم، دست از تجاوز می‌کشند مطرح کرده و می‌گوید: اگر کفار مهاجم، خودشان از تجاوز دست برداشتند و ظلم را متوقف کردند، شما نیز از کشتن آنان دست بردارید و جنگ را متوقف کنید؛ چون جنگ شما مقابله به مثل و پاسخ به ظلم است، و هنگامی که کفار از تجاوز دست بردارند موضوع مقابله به مثل منتفی می‌شود

و دیگر کشتن آنان روا نیست؛ زیرا کشتن ظالمان متجاوز تا زمانی ضرورت دارد که ظلم و تجاوز وجود دارد، ولی وقتی ظلم از طرف کفار متوقف شود دیگر ظالمی در صحنه وجود ندارد تا مجازات شود.

نتیجه بحث اینکه: در این آیه دو سبب برای پایان جنگ ذکر شده است: یکی شکست کامل کفار مهاجم، و دیگری دست کشیدن آنان از جنگ.

یک نکته ابلاغی

در این آیه می‌فرماید: «فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ؛ تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست». در اینجا «صناعت مشاکله» که یکی از صناعات بدیعی شمرده می‌شود، اعمال شده است. یعنی چون تجاوز و عدوان کفار مهاجم مطرح است، مقابله به مثل و مجازات آنان نیز عدوان نامیده شده است. و این را «مشاکله» گویند یعنی هم شکل بودن در لفظ نه در معنی. چون کشتن کفار مهاجم از روی دفاع در واقع عدوان نیست و فقط در لفظ، عدوان نامیده شده است.

«مشاکله» مصدر باب مفاعله به معنی هم شکل بودن است. و در اصطلاح آن است که لفظی را به رعایت مجاورت و هم شکل بودن، با الفاظی که در جمله ذکر شده است، هم شکل و یکسان کنند. مثلاً به درویش گرسنه برهنه بینوا می‌گویید: «بیا تا برایت آتش بپزم». اما او می‌گوید: پس اگر می‌توانید لطفاً یک پیراهن هم برایم بپزید. فعل «پزیدن» که همان «پختن» است در مورد پیراهن، به جای فعل «دوختن» یا «خریدن» به کار رفته است و به اصطلاح، چنین کاربرد و استعمالی از باب «مشاکلت» است. یا این بیت:

لبِ سؤال، سزاوارِ بخیه بیشتر است عَبَثٌ به خرقة خود، بخیه می‌زند درویش

«بخیه‌زدن لب سؤال» مرادف «لب دوختن» است. یعنی لب بستن و خودداری از سؤال کردن (فنون بلاغت و صناعات ادبی، ص ۳۰۲ - ۳۰۳).

ابن رقمع را دوستانش در سحرگاه سردی به باغ دعوت کردند و از او پرسیدند چه غذایی بپزند؟ او که لباس درستی نداشت در جواب آنان گفت:

قَالُوا اقْتَرِحْ شَيْئًا نَجِدُ لَكَ طَبِخَهُ قُلْتُ اطْبُخُوا لِي جُبَّةً وَقَمِيصًا

«آنان گفتند: غذایی را به ما تکلیف کن، تا به خوبی، پختن آن را انجام دهیم، گفتم: برایم جبه و پیراهنی بپزید.»

شاهد در «اطبخوا» است که شاعر به قرینه «جبه» و «قمیصاً» باید «خیطوا» می‌گفت، ولی به خاطر مجاورت و مشاکلت با «طبخه» از کلمه «اطبخوا» استفاده کرده است.

نمونه دیگر از «صنعت مشاکله» در قرآن کریم، این آیه است: «تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمْ مَا فِي نَفْسِكَ...»
 تو آنچه را که در نفس من است می‌دانی ولی من آنچه را که در نفس توست نمی‌دانم» (مانده: ۱۱۶).
 که لفظ «نفس» بر ذات اقدس الهی اطلاق گردیده به خاطر مجاورت و مشاکلت آن با «نفس» است و اگر رعایت مشاکله نمی‌بود «ما فی ذاتک» می‌فرمود. زیرا کلمه «نفس» مخصوص است به هر موجود حادث جاندار. بنابراین «نفسک» در این جا به معنای «ذاتک» است.

البته می‌توان گفت صرف نظر از صنعت مشاکله، اصلاً «نفس» در اینجا به معنی ذات است چنان که در آیات: «... وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ...» (آل عمران: ۲۸). و همچنین «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ...» (انعام: ۵۴). در هر دو مورد نفس به معنی ذات است. و در حدیث «أَنْتَ كَمَا أَتَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ؛ تو خود ذات خویش را ستوده‌ای» (مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۹۸؛ ج ۴، ص ۳۲۱). بنابراین بدون مشاکله هم کلمه «نفس» در مورد پروردگار عالم به همان معنای ذات است (آیین بلاغت، شرح مختصر المعانی تفتازانی، ج ۴، ص ۶۴-۶۵).

۴. «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ»؛ «به کسانی که در مورد جنگ و کشتار قرار گرفته‌اند اجازه (دفاع) داده شده است، زیرا بر آنان ستم رفته است، و بی‌گمان، خدا بر یاری آنان تواناست» (حج: ۳۹).

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ «همانان که به ناحق از خانه‌های خویش رانده شده‌اند [آنها گناهی نداشتند] جز اینکه می‌گفتند: پرودگار ما خداست، و اگر خدا برخی از مردم را با برخی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد، و قطعاً خدا آن کس را که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، چرا که خدا بس نیرومند شکست‌ناپذیر است» (حج: ۴۰).

بر اساس این دو آیه، جنگ زمانی مجاز است و به انجام آن اجازه داده می‌شود که دشمن، آغازگر تهاجم نظامی باشد و مردمی، مورد تهاجم و ستم واقع شوند، که در این صورت آنان حق دارند از خود و مال و جانشان دفاع کنند. مفهوم این سخن این است که اگر حمله‌ای از سوی دشمن صورت نگیرد، جایز نیست به طور ابتدایی به مردمی که خواهان صلح و زندگی مسالمت‌آمیز هستند حمله نظامی شود. حتی به عنوان تحمیل دین نیز نمی‌توان جنگ را بر مردم مسالمت‌جو تحمیل کرد، زیرا به تصریح خود دین «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...» (بقره: ۲۵۶).

و در این آیه، وعده داده شده است که هر کس خدا را یاری کند، خدا او را یاری خواهد کرد، و روشن است که

مراد از یاری کردن خدا، اجرای دستورات خداست که در قالب دین به مردم عرضه شده است و در واقع هر که امر خدا را اجرا کند خدا را یاری کرده است.

۵. «لشَهْرُ الْحَرَامِ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ؛ این ماه حرام در مقابل آن ماه حرام است؛ و حرمت (شکنی‌ها) پیگیری دارد، پس هر کس بر شما تعدی کند همان‌گونه که بر شما تعدی کرده، بر او تعدی کنید، و از خدا پروا کنید، و بدانید که خدا با پروا پیشگان است» (بقره: ۱۹۴).

این آیه، اشاره به سال ممانعت عمره مسلمانان از طرف مشرکان در ماه حرام دارد که در سال صلح حدیبیه (سال ۶ هجری) اتفاق افتاد و مسلمانان در سال بعد دستور یافتند که در ماه حرام به عمره روند و آن را «عمره القضاء» نامیدند. و گفته‌اند: مشرکان مکه در فکر بودند مسلمانان را غافلگیر نموده و به آنان حمله نظامی کنند (مجمع البیان، ذیل همین آیه). و آیه فوق در چنین زمینه و شرایطی نازل شد و یادآور گردید که ماه حرام در مقابل ماه حرام است؛ یعنی جنگ در ماه حرام در مقابل جنگ در ماه حرام است (مجمع البیان ذیل همین آیه). بنابراین، اگر کفار در ماه حرام جنگ را آغاز کردند شما هم می‌توانید به دفاع پردازید، و حرمت شکنی‌ها قصاص دارد، یعنی اگر کفار، حرمت ماه را شکستند و جنگ را آغاز کردند شما حق دارید بدون رعایت حرمت ماه حرام به جنگ دفاعی پردازید (جهاد در اسلام، ص ۳۰).

پس روشن شد که اقدام به جنگ، مشروط به شروع تعدی از سوی دشمن مهاجم است و تا حمله‌ای صورت نگیرد، به صورت ابتدایی جایز نیست که به دیگران حمله شود هر چند آنان کافر باشند. نتیجه آنکه: آیات مربوط به جنگ، در سوره توبه، درباره مشرکان پیمان شکن است که تجاوز را آغاز کردند و به همین جهت هم به آنها سفارش شده است که «فَمَا اسْتَقَمُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ؛ (توبه: ۷) مادامی که با شما در پیمان پایدارند شما نیز با آنان پایدار باقی بمانید». و نیز آمده است که: «أَلَا تَقْتُلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمُؤَا بِأَخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَ اللَّهَ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ (توبه: ۱۳) چرا با گروهی که پیمان‌های شان را شکستند و تصمیم به بیرون راندن پیامبر گرفتند و خود نخستین بار (جنگ را) با شما آغاز کردند، نمی‌جنگید؟ آیا از آنان می‌هراسید؟ پس اگر مؤمن اید، خدا سزاوارتر است که از او بترسید».

بنابراین، همه جنگ‌های پیامبر اکرم^ص برای دفاع از حق و اهل آن و حمایت از دعوت حق بود. اما جنگ‌هایی که در زمان‌های بنی امیه و بنی عباس واقع شد بر اساس زورمداری و کشور گشایی و مقتضای طبیعت ملک و روزمندی بود. و این طبیعت قدرت است که صاحب آن حد و مرزی را برپا خود نمی‌شناسد و هر صاحب قدرتی

به همسایگان ضعیف خود تجاوز می‌کند و خواهان بسط قدرت بیشتر می‌شود (تفسیر المنار، چاپ جدید، ج ۲، ص ۱۹۶).

نتیجه بحث تا این جا اینکه: شرط تجویز جنگ، تجاوز دشمن است که در آن صورت، جنگ دفاعی به حکم عقل و نقل، ضرورت پیدا می‌کند. بنابراین، به مقتضای آیات یاد شده، جهادی که در اسلام واجب شده، همان جاد دفاعی است که فطرت سالم هر انسانی حکم به لزوم و تحقیق آن می‌کند. از این جهت در قرآن کریم آیات مطلقه دال بر جنگیدن را باید بر آیات مقیده حمل کرد که در این صورت، آیات دارای قید و شرط، در واقع، آیات بدون قید و شرط را تفسیر می‌کند. و این یک قانون عمومی در تمام عرف‌ها و زبان‌ها است، و آیات جهاد در قرآن، جنگ دفاعی را تجویز کرده است، و اولین کسی که بدان‌ها جامه عمل پوشانده است، شخص رسول اکرم ^ص است. مرحوم شیخ محمد جواد بلاغی گوید: «فَكَانَتْ خُرُوبُهُ بِأَجْمَعِهَا دِفَاعًا لِعُدْوَانِ الْمُشْرِكِينَ الظَّالِمِينَ عَنِ التَّوْحِيدِ وَ شَرِيعَةِ الإِصْلَاحِ وَ الْمُسْلِمِينَ؛ همه جنگ‌های رسول خدا ^ص دفاع در مقابل تجاوز مشرکان ستمکار بود که از توحید و شریعت اصلاح و مسلمانان حمایت می‌کرد (موسوعة العلامة البلاغی، الرحلة المدرسية والمدرسة السیارة، ج ۵، ص ۲۲۰ و ۲۲۵).

شیخ محمد عبده نیز گوید: «فَقِتَالُ النَّبِيِّ كُلُّهُ كَانَ مَدَافِعَةً عَنِ الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ وَ حِمَايَةً لِدَعْوَةِ الْحَقِّ وَ لِذَلِكَ كَانَ تَقْدِيمُ الدَّعْوَةِ شَرْطًا لِحُجُوزِ الْقِتَالِ وَ إِنَّمَا تَكُونُ الدَّعْوَةُ بِالْحُجَّةِ وَ الْبُرْهَانِ لَا بِالسَّيْفِ وَ السَّنَانِ» جنگ‌های پیامبر اکرم ^ص همه‌اش برای دفاع از حق و اهل آن و حمایت از دعوت حق بوده است، و بدین وسیله دعوت (به اسلام) قبل از شروع جنگ، شرط جواز جنگ مقرر شده است و دعوت فقط با حجیت و دلیل انجام می‌شود نه با شمشیر و نیزه (تفسیر المنار، چاپ جدید، ج ۲، ص ۱۹۶).

اما در خصوص آزادی و مفهوم آن در سوره توبه

«وَ إِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ؛ (توبه: ۶) و اگر کسی از مشرکان از تو پناه خواست، او را پناه بده تا کلام خدا را بشنود، آنگاه او را به مکان امنش برسان؛ این از آن روست که آنان گروهی هستند که [حقیقت را] نمی‌دانند. از این آیه چند نکته مهم استفاده می‌شود که عبارتند از:

۱. راه تحقیق برای هرکسی، از جمله مشرکان، باز است و هر صاحب عقیده‌ای حق دارد راه تحقق را بپوید و کسی که در صدد تحقیق و دریافت حقیقت است با هر عقیده و آرمانی که باشد، باید زمینه تحقیق آزادانه را برای او فراهم ساخت.

۲. در طول مدت تحقیق، علاوه بر دادن آزادی کامل به او، باید امنیت او را نیز تضمین کرد.
۳. بعد از تحقیق، نتیجه تحقیق او هر چه باشد محترم است و کسی حق دخالت در کار او را و تحمیل نظر بر او را ندارد؛ زیرا آنچه را یافته بر اساس کوشش و اجتهاد خویش به دست آورده است.
۴. باید زمینه و بستر مناسب را برای اظهار نظر مخالفان اگرچه منحرف و مشرک باشند فراهم کرد تا آنان با دریافت جواب‌های فانع‌کننده از دیگران و آگاهی از حق و حقیقت، راه درست را از نادرست باز شناسند.
۵. چه تسامح و تساحلی بالاتر از اینکه مکتبی این چنین با شرح صدر کامل، به دشمن خونی و خون‌ریز، در شرایط جنگی اجازه تحقیق و گفت‌وگو دهد، و در طول زمان تحقیق هم آسایش او را فراهم سازد، و پس از تحقیق هم او را به موطن و جایگاه امنش برساند؟
۶. وقتی که قرآن کریم زمینه‌ساز چنین بستر رشد و بالندگی برای هدایت هر مخالفی حتی مشرکان است، آیا نباید مسلمانان به طریق اولی این شرایط مناسب را برای تفاهم و گفتگو و در نهایت، تحقیق در همه امور اختلافی میان همدیگر فراهم سازند؟ آیا این آیه شریفه کریمه که چنین درسی را به ما نمی‌دهد؟

آزادی خواهی سرشت مایه آدمی

اصولاً آزادی خواهی، یکی از بارزترین ویژگی‌های انسان است، که به طور طبیعی در سرشت او به ودیعت نهاده شده است. اعطاء نیروی «اراده و اختیار» از سوی خدای هستی‌بخش به بشر و از طرفی، بار «تکلیف» را به دوش او نهادن و او را در «انتخاب» راه هدایت یا ضلالت، مختار گذاشتن، بهترین دلیل بوجود «اصل آزادی» برای انسان است.

در اسلام، آزادی همراه با «احساس مسؤولیت» از اصولی‌ترین حقوق انسانی به شمار می‌رود. اساساً وجود دستگاه «تعقل» و «ادراک» در انسان، برای «آزادانه اندیشیدن» و «بهره‌گیری از مواهب خلقت» در جهت سیر استکمالی بشر است؛ و مسئله پاداش و کیفر هم مبتنی بر اصل آزادی است، و گرنه پاداش و کیفر بدون آزادی معنایی نخواهد داشت؛ زیرا اقامه برهان و دلیل و حتی نفس تفکر و تعقل و فهمیدن و دریافت‌های ذهنی و انتقال آنها به دیگران بر پایه آزادی استوار است.

و باید توجه داشت که آزادی و آزاد اندیشی با تحمیل، تلقین و تقلید کورکورانه ناسازگار است. و «تفقه»، «استنباط» و «اجتهاد» تنها و تنها در آزاد بودن اندیشه، معنا و مفهوم پیدا می‌کند، و پرواز اندیشه بدون آزادی امکان پذیر نیست. بنابراین، آزادی با عمق جان و خیرمایه وجود آدمی عجین گردیده است؛ و برای همین ارزش والا است که بشریت با اهریمن «اختناق» و «فشار مستبدان» در طول تاریخ دست و پنجه نرم کرده است، و برای تحقّق

آزادی، رنج‌ها برده و جان‌فشانی‌ها کرده است.

مفاهیم آزادی

دامنه مفاهیم آزادی تا حدودی وسیع و گسترده است، ولی عمده آنها عبارتند از:

۱. آزادی به معنی رهیدن از قید تعلقات دنیوی و سلطه غرایز و شهوات (مفهوم اخلاقی).

۲. آزادی به معنای رهایی بنده یا برده از دست مولی (مفهوم فقهی).

۳. آزادی به معنای رهایی از استبداد و استکبار و استعمار (مفهوم سیاسی).

۴. آزادی به معنای داشتن اختیار در مقابل جبر (مفهوم کلامی و فلسفی).

۵. آزادی به معنای نبودن مانع برای اظهار عقیده و نقد و انتقاد از دیگران (مفهوم اجتماعی).

و در یک تقسیم‌بندی دیگر می‌توان آزادی را به دو قسم کلی معنوی و سیاسی تقسیم کرد. مراد از آزادی معنوی، رهایی از هواهای نفسانی و سیطره‌های شیطانی و رسیدن به مرتبه‌عزت و کرامت نفس و علو طبع انسانی است. و مراد از آزادی سیاسی، رهایی از استبداد و ستم قدرت‌مندان و رسیدن به مرحله تعدیل و تعادل فردی و اجتماعی بر اساس برنامه‌های الهی است.

پیامبران و اولیای الهی، این قسم از آزادی را که سرآمد دیگر اقسام آن است، در رسالت خویش به نحو احسب به منصب ظهور رسانده‌اند و برای عرضه صحیح و دفاع واقع‌بینانه از آن، تا سرحد بذل مال و جان پیش رفته‌اند. در میان پیشوایان دین، یکی از مصادیق بارز و برجسته آزادی خواهی و آزادگی، حضرت حسین بن علی علیه السلام است که از او به عنوان «سرآمد آزادگان» یاد می‌شود و به راستی این تعبیر، برازنده آن وجود عدالت‌خواه و آزاده است.

مفهوم آزادی

اما مفهوم «آزادگی» که گاهی همراه با «آزادی» و گاهی جدای از آن در گفتار و نوشتار به کار می‌رود، در معنای «جوان‌مردی»، «بزرگ‌منشی»، «آزادمنشی»، «والاتباری» و «نجابت» استعمال می‌شود.

انسان آزاده کسی است که دارای اخلاق آزاد مردان است. تاکید علما علم اخلاق بر کسب صفات حسنه هم‌چون: «حریت»، و «مروت» گویای چنین حقیقتی است. بنابراین، کمال آزادی در انسان به آزاده بودن اوست و آزادی‌خواه واقعی کسی است که خود صفات آزادگان داشته باشد و آزادگی و جوان‌مردی را همراه با خردمندی و اندیشه‌ورزی در نهاد و عمق جان خویش جای دهد.

بنابراین، برای دستیابی به «آزادی برونی» پیش از هر چیز باید زمینه‌های «آزادی درونی» را فراهم ساخت؛ یعنی

درون را از اهریمن نفس و خودخواهی‌ها و حسدورزی‌ها پاک و پیراسته نمود و به زیور فضائل و کمالات معنوی آراسته کرد. آنگاه است که به تعبیر امیرالمؤمنین[×]: «لَيْسَ لِلْأَحْرَارِ جَزَاءٌ إِلَّا الْإِكْرَامُ؛ برای مردمان آزاده پاداشی جز بزرگداشت نیست (غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۲۲۹). و نیز فرمود: «الْحُرِّيَّةُ مُنْزَهَةٌ مِنَ الْغِلِّ وَالْمَكْرِ؛ آزادگی از کینه و فریب، پاک و پیراسته است» (همان). و نیز فرمود: «مَنْ أَوْحَشَ النَّاسَ تَبَرَّأَ مِنَ الْحُرِّيَّةِ؛ هر کس مردم را از خود برماند و خشونت ایجاد نماید، از آزادی بیزاری جسته و جدا گشته است (همان).

قرآن و آزادی

قرآن کریم در عین بیان سازو کارهای هدایتی برای بشر، او را در انتخاب راه هدایت و ضلالت، مختار و آزاد دانسته است:

۱. «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» بی‌گمان، ما راه را به انسان نمودیم، یا سپاس‌گذار می‌شود یا ناسپاس (انسان: ۳).

۲. «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛ و اگر پروردگارت می‌خواست، قطعاً هر که در روی زمین است همه آنان باهم ایمان می‌آوردند، آیا تو مردم را مجبور می‌کنی تا مؤمن باشند؟ (یونس: ۹۹) دلالت این آیه بر نفی اکراه در دین، واضح و روشن است و حتی اکراه‌کننده به نوعی مشمول لحن عتاب و خطاب قرار گرفته است.

۳. «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ؛ بگو: حق از سوی پروردگار شماست، پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کفر ورزد (کهف: ۲۹). دلالت این آیه بر اصل آزادی و انتخاب برای انسان امری واضح و روشن است.

براساس این آیات، انسان آزاد است و «ایمان» بر مبنای انتخاب است نه تحمیل و اجبار، و از طرفی هم حکمت خداوند اقتضا می‌کند که مردم آزاد باشند. و به همین جهت هرگز مردم را با قدرت قهریه خویش، وادار به ایمان نکرده است.

۴. «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ؛ ما بدان چه [آنان] می‌گویند داناتریم. تو بر آنان سلطه نداری [تا بر پذیرش حق مجبورشان سازی] پس هر کس را که از وعده عذاب من می‌ترسد با این قرآن پند و اندرز ده» (ق: ۴۵).

این آیه نیز بیان‌گر این حقیقت است که پیامبر[ؐ] اجازه ندارد کسی را مجبور به ایمان آوردن کند و با اجبار و قوه قهریه مردم را به سوی اسلام بکشاند؛ بلکه وظیفه او ابلاغ و دعوت به حق است.

۵. «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ؛ پس اندرز ده که تو اندرز دهنده‌ای و بس. تو بر آنان سلطه نداری» (غاشیه: ۲۱ - ۲۲). این آیه هم به همه مسلمانان گوشزد می‌کند که رسول خدا ^ص با همه مقام و عظمتی که دارد، مجاز نیست که مردم را با زور به ایمان وا دارد، و صریحاً می‌فرماید: تو حق سلطه و زورگویی نداری؛ زیرا راه کمال انسانی در صورتی پیموده می‌شود که انسان با میل و اراده و اختیار خود آن را بپیماید و گرنه تکامل اجباری امری نامفهوم خواهد بود.

۶. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ؛ هیچ اجباری در دین نیست، بی‌گمان، راه از بیراهه آشکار شده است».

براساس این آیه، آزادی عقیده، نخستین حق آدمی است و کسی نمی‌تواند دیگری را با زور و اجبار به پذیرش دین وادار کند. «لَا إِكْرَاهَ» به صورت نفی مطلق آمده تا شدت تاکید را برساند. بنابراین، در اصل انتخاب دین، همه آزادند و هیچ‌گونه اجباری روا نیست؛ چون جایگاه باورهای دینی و مسائل اعتقادی، قلب و روح انسان است و امور اعتقادی و قلبی نمی‌تواند جبری و تحمیلی باشد. از این رو، کسانی که می‌پندارند با زور و فشار می‌توان کسی را وادار به پذیرش عقیده‌ای کرد، کاملاً در اشتباه‌اند؛ زیرا تازیانه و شلاق هرگز نمی‌تواند عقیده آور باشد. بر فرض هم کسی در آن حال اعتراف و اقراری کند، نفاقی بیش نورزیده است و در واقع اجبار کنندگان به نفاق ورزیدن او اهتمام نموده‌اند. در شأن نزول که برای این آیه نقل شده، جالب و حائز اهمیت است:

الف. عبد بن حمید وابن جریر وابن منذر از مجاهد نقل کرده‌اند که گفته است: «زمانی از بنی نضیر که یهودی بودند، مردانی از قبیله اوس را شیر داده بودند، و چون پیامبر اکرم ^ص دستور داد بنی نضیر از آنجا بروند، فرزندان آنها از اوس گفتند: با آنها خواهیم رفت و دین شان را خواهیم پذیرفت؛ ولی خانواده آنان مانع شان شدند و مجبورشان کردند تا اسلام آورند، آنگاه آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» درباره آنان نازل شد».

ب. درباره این آیه از ابن عباس نقل شده است که: این آیه درباره مردی از انصار بنی سالم بن عوف به نام «حصین» نازل شده است که دو فرزند مسیحی داشت و خود او مسلمان بود، به رسول خدا ^ص گفت: من از آن‌ها خوشنودم؛ زیرا آنان جز نصرانیت را نپذیرفته‌اند (آیا می‌توانیم به پذیرفتن دین اسلام مجبورشان سازم؟) در پاسخ او این آیه نازل گردید.

بنابراین، پیامبر اسلام ^ص هیچ‌گاه دین را بر کسی تحمیل نکرده است و قرآن کریم هم از این حقیقت به روشنی خبر می‌دهد و دلیل آن را هم بیان می‌کند که: راه از بیراهه و هدایت از ضلالت مشخص و آشکار شده است، و با نزول وحی و وجود عقل و اندیشه، دین حق روشن و آشکار گردیده و بر کسی پوشیده نمانده است. پس چنین

حقیقت روشنی را نباید و نشاید با زور و فشار بر کسی تحمیل کرد که در این صورت هیچ ارزشی بر آن مترتب نخواهد بود، بلکه ارزش پذیرش دین، آزادانه پذیرفتن و بر گزیدن آن است. و دینی که برای باز کردن بندهای تکالیف سنگین و فرو نهادن بارهای گران جهل و خرافه و شهوت پرستی و تبعیضات ناروا بر پیامبر رحمت^۱ و هدایت نازل شده است. آیا از آنان سلب اراده می کند؟ هرگز! در صورتی که خود قرآن می فرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف: ۲۹) بگو: حق از پروردگار شماست، پس هر که خواهد ایمان می آورد و هر که خواهد کفر می ورزد».

رسالت دین این است که: «يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» بارهای گران (تکالیف سنگین) را از دوش مردمان بر می دارد و بندهای (استبداد و استعمار و تحمیق و تعصب بیجا و خودخواهی) را از آنان فرو می نهد و آزادشان می گرداند» (اعراف: ۱۵۷).

پیامبر اکرم^۲ با تعالیم حیات بخش اسلام، توانست انسان ها را از چنگال اهریمن استبداد ابوجهل ها برساند و طوق های جهل و خرافات و شهوت پرستی را از دست و پای شان باز کند.

بند بگسل، باش آزاد ای پسر	چند باشی بند سیم و بند زر
کیست مولا؟ آنکه آزادت کند	بند رقیقت ز پایت وا کند
چون به آزادی نبوت هادی است	مردمان را از انبیا آزادی است

۷. «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُمْ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّي وَ آتَانِي رَحْمَةً مِّن عِنْدِهِ فَعَمَّيْتُ عَلَيْكُمُ أَنْزِلُكُمْ مَوْجًا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ» گفت: ای قوم من، به من بگوئید: اگر از سوی پروردگارم دلیلی روشن (معجزه) داشته باشم و را از نزد خود رحمتی بخشیده باشد که بر شما پوشیده است. آیا می توانیم شما را به آن ملزم کنیم، با آنکه آن را خوش نمی دارید» (هود: ۲۸).

قرآن کریم از زبان نوح^۳ نقل می کند که به قومش گفت: ما شما را به چیزی که خوش ندارید مجبور نمی کنم. این آیه با صراحت تمام، اکراه و اجبار در تبلیغ دین را نفی می کند و نشان می دهد که پیامبر بزرگواری چون نوح و پیروانش، از تحمیل عقیده دین پرهیز می نمودند، و مردم را در انتخاب آن آزاد می گذاشتند و تنها به دعوت و اتمام حجت بر مردم اکتفا می کردند. بنابراین، انسان در انتخاب دین مختار است و تا زمینه پذیرش دین در روح و روان کسی فراهم نشود، هر گونه تحمیل، امری عبث و بیهوده خواهد بود؛ چرا که پیامبر مؤظف به ابلاغ وحی الهی است نه مسؤل ایمان نیاوردن آنان.

گفت: ما شما را به چیزی که خوش ندارید مجبور نمی‌کنم. این آیه با صراحت تمام، اکراه و اجبار در تبلیغ دین را نفی می‌کند و نشان می‌دهد که پیامبر بزرگواری چون: نوح و پیروانش از تحمیل عقیده دینی پرهیز می‌نمودند و مردم را در انتخاب آن آزاد می‌گذاشتند و تنها به دعوت و اتمام حجت بر مردم اکتفا می‌کردند. بنابراین، انسان در انتخاب دین مختار است و تا زمینه پذیرش دین در روح و روان کسی فراهم نشود، هر گونه تحمیل، امری عبث و بیهوده خواهد بود. چرا که پیامبر موظف به ابلاغ وحی الهی است نه مسئول امیان نیابردن آنان.

«فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِلَّا الْبَلَاغُ...» (شوری: ۴۸) اگر [مردمان در گرایش به دین] رخ بر تابند، ما تو را بر آنان نگهبان نفرستاده‌ایم، بر تو چیز رساندن پیام نیست.

نه تنها تحمیل عقیده بر کافران و مشرکان روا نیست، بلکه دایره آزادی مردمان در جامعه دینی قرآنی به حدی است که مسلمانان می‌تواند حتی به کافرانی که غیر محارب‌اند و سرستیز با اسلام و مسلمانان ندارند با نیکویی و عدالت رفتار کنند.

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (ممتحنه: ۸) خدا شما را از کسانی که با شما در (کار) دین نجنگیده‌اند و از خانه‌های تان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که با آنان به دادگری رفتار کنید، زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد.

می‌بینیم که قرآن، فضای آزادی اجتماعی را بدان مرحله می‌رساند که حتی مسلمانان بتوانند با کافران بی‌آزار رابطه‌ی حسنه و نیکو داشته باشند و آنان هم از نیکوکاری و دادگری مسلمانان برخوردار شوند و صرفاً به خاطر عقیده و کفرشان تحت پیگرد مسلمانان واقع نشوند. آیا این آیه بیانگر آزادی عقیده نیست؟ در جایی که به حکم قرآن، کافر غیر متجاوز از هرگونه تعرض مصون و محفوظ است، قطعاً اذیت و آزار باشد و کسی مال و جان و آبروی دیگری را مورد تعرض قرار ندهد.

حتی قرآن می‌فرماید: معبودها و بت‌های مشرکان را سب نکنید که در آن صورت ممکن است جاهلان آنان، معبود و خدای یکتای شما را سب می‌کنند. «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام: ۱۰۸) و آن‌هایی را که به جای خدا می‌خوانند دشنام ندهید که (آنان نیز) از سر دشمنی بی‌هیچ دانشی خدا رادشنام می‌دهند. این گونه برای هر امتی کردار شان را آراسته‌ایم، سپس بازگشت شان تنها به سوی پروردگار شان است و آنان را از آنچه می‌کردند آگاه خواهد ساخت.»

با توجه به این آیه، هر ملّتی اصولی دارد که به قداست آن پایبند است اگر چه نزد دیگران باطل باشد - واز طرفی

انسان موجودی انتخاب‌گر است و می‌تواند آزادانه انتخاب کند؛ اما در «دعوت» و «انتخابش» حَقُّ تعرّض به کسی را ندارد و نمی‌تواند کم‌ترین توهین و ناسزا را به مقدّسات دیگران روا دارد؛ زیرا با ناسزا گفتن به این قرآن، نمی‌توان کسی را راه ناروا بازداشت و اصولاً دشنام دادن، نشانه نداشتن منطق و دلیل است، و استفاده از حربۀ توهین و ناسزاگویی نه تنها کارساز نیست، بلکه خود یکی از منکرات است که آدمی را به سوی گناه بزرگ‌تری سوق می‌دهد یا دست کم مقدمات گناه را برای او و دیگران فراهم می‌کند. امیرالمؤمنین علی \times در جنگ صفین به سربازان خود توصیه می‌کرد که به پیروان معاویه ناسزا نگویند و نیز می‌فرمود: «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ؛ من برای شما زشت می‌دانم که دشنام گو باشید» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۶).

آزادی واقعی

آزادی واقعی، رهیدن از تعلقات خاطر دنیوی و فاصله گرفتن از ضد ارزش‌ها و روی آوردن به ساحت قدس الهی و ردن نهادن به دستورات اوست. و در یک کلمه بنده خدا بودن، نه اسیر هوس و برده دیگران شدن. آموزه‌های مکتبی به ما می‌آموزد که آزادی واقعی در پرتو «خدا باوری» و «گرایش به خالق هستی» است؛ زیرا در عرصۀ آزادی، انسان بی‌خدا تکیه‌گاهی ندارد و همچون پرکاهی که دست خوش طوفانی سهمگین شود، جای ثابتی نمی‌یابد و دائم بر هر سنگ و صحره می‌خورد و همچنان بی‌ثبات و نا استوار می‌ماند.

از داستان پیامبر در قرآن پیداست که رسالت اصلی آنان، آزاد کردن انسان‌ها از پرستش بت‌ها، خدایان خیالی، خرافه، نادانی، زورگویان و زرمداران و تزویر پیشگان است. لذا آنان را به عنوان «مُبَشِّر» و «مُنذِر» نام می‌برد «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ؛ (بقره: ۲۱۳). خدا پیامبران را به عنوان نوید دهنده و بیم دهنده برانگیخت». «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا؛ (سباء: ۲۸). و ما تو را نفرستادیم مگر برای اینکه نوید دهنده و بیم دهنده برای همه مردمان باشی».

بنابراین، رابطه آفریدگار هستی با انسان، رابطه سرشار از مهر و محبت است نه جبر و زور و خشونت. و نتیجه آنکه آزادی به مفهوم واقعی آن تنها در پرتو توجّه به وحی و عمل بر اساس آموزه‌های آن است؛ یعنی پیروی از انبیاء و عمل به دستورات آنان؛ زیرا مرجع و منبعی مطمئن‌تر از وحی الهی که همه شئون انسان را مدّ نظر داشته باشد، قابل تصوّر نیست.

مصلحان خداجو و حقیقت بین در برهه‌های گوناگون نه تنها خواهان آزادی‌های مشروع برای خود و طبقات اجتماعی بوده‌اند، بلکه حتّی مصداق بارز آزادی را در آزادی بیان برای مخالفان دستگاه حاکم می‌دانستند. در قرآن به نقل از مؤمن آل فرعون آمده است که به قوم زور مدارش گفت: شما به موسی \times آزادی اظهار نظر بدهید تا

حرفش را بزند «وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ؛ (غافر: ۲۸) اگر دروغگو باشد به زیان خود اوست و اگر راستگو باشد، بخشی از آنچه به شما وعده می دهد به شما نیز خواهد رسید».

ولی فرعون در کمال تکبر و اوج استکبار می گوید: «قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ؛ (غافر: ۲۹) من شما را جز آن ننمایم که خود بینم! و شما را جز به راه رشد و راستی هدایت نمی کنم». در واقع فرعون می گوید: نظر، فقط نظر من است و لاغیر! آری، این آیه با تعبیری گویا، زروگویی قدرت مندان خود محور را به خوبی و روشنی برای خواننده آن مجسم می گرداند. جای شگفتی اینکه دیکتاتورران تاریخ، همیشه تمایلات نفسانی خویش را تحت عناوین «رشد و هدایت» یا «خیر و مصلحت» بر دیگران تحمیل نموده اند! فرعون نه تنها اجازه دفاع به موسی نمی دهد، بلکه سرکوب آزادی او را به عنوان «راه رشد و هدایت» توجیه می کند. شهید مطهری گوید: «هر وقت و هر زمان که پیشوایان مذهبی مردم که مردم در هر حال آنها را نماینده واقعی مذهب تصور می کنند، پوست پلنگ می پوشند و دندان بیر نشان می دهند و متوسل به تکفیر و تفسیق می شوند، مخصوصاً هنگامی که اغراض خصوصی به این صورت در آید، بزرگترین ضربت بر پیکر دین و مذهب به سود مادیگری وارد می شود» (مرتضی، مطهری، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۴۹۱).

و نیز همو گوید: «من به حامیان و طرفداران اسلام هشدار می دهم که یک وقت خیال نکنند راه حفظ معتقدات اسلامی، جلوگیری از ابراز عقیده دیگران است. از اسلام فقط با یک نیرو می شود پاسداری کرد و آن هم «علم» است و نیز آزادی دادن به افکار مختلف و مواجهه صریح و روشن با آنها» (مرتضی، مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۱۳۱).

بنابراین، جا دارد که بگوییم: بهترین ارمغان مصلحان پیشتاز هر انقلابی برای امت و مردم خود، همانا آزادی است. امیرالمؤمنین علی × کسانی را که در آغاز خلافتش با او بیعت نکردند؛ مانند: سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، حسان بن ثابت، اسامة بن زید، سعید بن عاص، ولید بن عقبه، مروان بن حکم، عرو بن عاص، بُسر بن اِرطاة، سَمْرَةَ بن جُنْدَب و مُعَیْرَةَ بن شعبه، مجازات نکرد، و حتی با کسانی که با او نقض بیعت کردند و زمینه جنگ جَمَل را به وجود آوردند تا سر حد امکان مدارا کرد و آنگاه که زیبر از میدان کارزار در جنگ جَمَل خود را کنار کشید و رو به بیابان نهاد و در صحرا به دست عمر بن جر موز به قتل رسید، علی × برای مرگ او سخت اظهار تأسف کرد. و هم چنین امیرالمؤمنین علی × در جنگ صفین هنگامی که غائله خوارج به وجود آمد، آنان را به خاطر عقایدشان تحت تعقیق قرار نداد و حقوق شان را از بیت المال قطع نکرد (بلاذری، لسان الاشراف، ج ۱، ص ۳۵۹).

و جالب توجه اینکه امیرالمؤمنین × با همه آزاری که از خوارج دید، هرگز مانع آزادی عقیده و بیان آنان نشد، و

هرگز آنان را به شرک و نفاق متهم نساخت. «أَنَّ عَلِيًّا × لَمْ يَكُنْ يُسُبُّ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَرْبِهِ إِلَى الشَّرِكِ وَلَا إِلَى النَّفَاقِ، وَ لَكِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «هُمْ إِخْوَانُنَا بَعَاثَنَا عَلَيْنَا؛ عَلِي × به هیچ یک از کسانی که با او می‌جنگیدند نسبت شرک و نفاق نداد، بلکه می‌فرمود: آنان برادران ما هستند که بر ما تجاوز و ستم کرده‌اند» (وسائل الشیعة، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، ج ۱۱، ص ۶۲).

آزادی بیان در حکومت امیرالمؤمنین علی × تا بدانجا بود که هر کسی می‌توانست آزادانه به نقد و انتقاد از آن حضرت بپردازد. یکی از خوارج به نام «ابن کواء» در حالی که امام × مشغول نماز بود، این آیه را قرائت کرد: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ (الزمر: ۶۵) و به تو وحی شده است و نیز به آنان که پیش از تو بوده‌اند که اگر شرک بورزی کردارت تباه گردد و حتماً از زیانکاران خواهی شد».

مقصود او این بود که یا علی، با همه سوابق درخشانی که تو داری، بخاطر پذیرفتن حکمیت در صفین، مشرک و کافر شده‌ای! امام علی × به احترام قرآن سکوت کرد و پس از پایان قرائت او، به نماز ادامه داد، او دو باره آن آیه را خواند. امام علی × در مرتبه بعد در جوابش این آیه را تلاوت فرمود: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَحْفِنُكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ؛ (روم: ۶۰) پس شکیبیا باش که وعده خدا راست است و کسانی که یقین ندارند تو را به سبک‌سری وادارند».

سخن پایانی در این باره اینکه: مردم هرچند آزاد هستند سخن‌های گوناگون بشنوند و اظهار نظرهای مختلف داشته باشند، ولی شایسته است بر اساس فطرت انسانی خویش، حق جویانه، بهترین سخن را برگزینند. «وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (فصلت: ۳۳).

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغة.
۳. ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی، انتشارات اسوه، بیروت، چاپ اول، ۱۳۴۱ق.
۴. احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، موسسه الاعلمی، بیروت، چاپ اول، ۱۳۹۴ق.
۵. احمد امین شیرازی، آیین بلاغت، انتشارات فروغ قرآن، قم، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
۶. امین الاسلام ابی علی فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، موسسه الاعلمی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۷. جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، تصحیح و مقدمه قوام الدین خرّمشاهی، انتشارات ناهید، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.
۸. جلال الدین همایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، نشرهما، تهران، چاپ دهم، ۱۳۷۳ش.
۹. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، قم، انتشارات ذوی القربی، ۱۳۸۳ش.
۱۰. شیخ محمد جواد البلاغی، الرّحلة المدرسیّة، (موسوعة العلامة البلاغی، مرکز العلوم والثقافة الاسلامیة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، و پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
۱۱. قاضی ناصح الدین ابوالفتح عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷ش.
۱۲. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، تحقیق شیخ عبدالرحیم ربّانی شیرازی، داراحیاء التراث، بیروت، چاپ پنجم ۱۴۰۳ق.
۱۳. محمد رشیدرضا، تفسیر المنار، المكتبة التوفیقیة، قاهره، چاپ جدید، بی تا.
۱۴. محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، منشورات جامعة المدرّسین، قم، بی تا.
۱۵. مرتضی، مطهری، مجموعه آثار، نشر صدرا، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸ش.
۱۶. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، تحقیق موسسه آل البیت، چاپ چهارم، قم، ۱۴۲۹ق.
۱۷. نعمت الله صالحی نجف آبادی، جهاد در اسلام، نشرنی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۲ش.